



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۲
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم	۷۸		
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»			
عنوان ۴	بررسی واژگان «مالک» و «ملک» و ارجحیت «مالک»			
عنوان ۵	تجلی مالکیت و مُلک الهی در آیات قرآن کریم			
عنوان ۶	تفاوت ماهوی «ملک» و «ملک» و جامعیت مفهوم «مالک»			
عنوان ۷	خلقت؛ سرچشمه مالکیت حقیقی			
عنوان ۸	نقش «بنای عقلا» در کشف احکام عقلی			
عنوان ۹	جایگاه خلق در تبیین مالکیت و حقوق معنوی			
عنوان ۱۰	ماهیت مالکیت: ذاتی، اعتباری و تشریعی			
عنوان ۱۱	نفی اشیاء بی مالک در نظام الهی			
عنوان ۱۲	مقایسه مالکیت در اسلام و مکاتب بشری			
عنوان ۱۳	ریشه های تکوینی تشریعات الهی در باب مالکیت			
عنوان ۱۴	پیوند ناگسستنی تکوین و تشریع در تحقق مالکیت			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

بررسی واژگان «مالک» و «ملک» و ارجحیت «مالک»

سخن ما به واژه «مالک» منتهی گشت و بیان داشتیم که در این باره، دو قرائت نقل شده است: «ملک» و «مالک». البته ما قرائت «مالک» را برگزیدیم و یکی از جهت های این ترجیح، آن بود که «مالک» معنای «ملک» را نیز در بر می گیرد، حال آنکه «ملک» یا «ملک»، لزوماً متضمن معنای «مالک» نیست. هر مالکی، در عین حال، ملک نیز هست، اما هر ملکی الزاماً مالک نخواهد بود؛ بدین معنا که اگر کسی مالک چیزی شود، حق تصرف، امر و نهی نسبت به مملوک خود را داراست. مالک، این حق را دارد که تصرفات ملکی را در مملوکش انجام دهد، اما عکس این قضیه صحیح نیست؛ یعنی اگر کسی «ملک» و پادشاه شد، الزاماً مالک افرادی که بر آنها سلطنت و پادشاهی دارد، نخواهد بود و لزومی ندارد که مالک آنها باشد. وی «ملک» هست، اما «مالک» نیست.

تجلی مالکیت و مُلک الهی در آیات قرآن کریم

پرسشگر: ...

معظم له: در ارتباط با خدای متعال، ما با دو گونه آیه روبه رو هستیم. پرسش شما سبب گشت تا به این موضوع نیز بپردازیم؛ چراکه بیم آن می‌رفت که از یادمان برود. در این خصوص، دو دسته از آیات در قرآن کریم وجود دارد: آیاتی چون:

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱؛

یا:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۲؛

که از آنها «مالکیت» برداشت می‌شود و «لام» در این موارد، «لام مُلک» است؛ بدین معنی که هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است، «ملک» و مملوک اوست. از این آیات، مفهوم ملکیت حاصل می‌آید. آیاتی مانند:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳؛

یعنی کسی که دارای مُلک است. اتفاقاً این دست آیات که به «ملک» اشاره دارند، معمولاً با تعبیری چون «يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ» همراه هستند^۴. این آیات در چند موضع از قرآن کریم یافت می‌شوند؛ از جمله آیه: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ لَكُمْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۵؛ این‌گونه تعبیر در قرآن کریم به کثرت ذکر شده‌اند و بیان می‌دارند که آنچه برای خداوند ثابت گشته، «ملک» آسمان‌ها و زمین است و «ملوک» یعنی پادشاهی و فرمانروایی.

تفاوت ماهوی «ملک» و «ملک» و جامعیت مفهوم «مالک»

تفاوت میان «ملک» و «ملک» در این است که ممکن است کسی دارای «ملک» باشد، اما پادشاه نباشد؛ لکن خداوند، صاحب «ملوک» است، یعنی هم پادشاهی و هم فرمانروایی را داراست. از این رو، هر دو تعبیر در حق ذات اقدس الهی در قرآن کریم وارد شده است؛ هم: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ آمده و هم: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.

۱. این عبارت یازده بار در قرآن کریم آمده: سوره بقره: ۲۸۴؛ سوره آل عمران: ۱۰۹ و ۱۲۹؛ سوره نساء: ۱۲۶، ۱۳۱ و ۱۳۲؛ سوره نجم: ۳۱؛ سوره حشر: ۱؛ سوره صف: ۱؛ سوره جمعه: ۱؛ سوره تغابن: ۱.

۲. این عبارت نه بار در قرآن کریم ذکر شده: سوره بقره: ۲۵۵؛ سوره نساء: ۱۷۱؛ سوره یونس: ۶۸؛ سوره ابراهیم: ۲؛ سوره طه: ۶؛ سوره حج: ۶۴؛ سوره سبأ: ۱؛ سوره شوری: ۴ و ۵۳.

۳. این عبارت هم هشت بار آمده: سوره آل عمران: ۱۸۹؛ سوره مائده: ۱۷، ۱۸ و ۱۲۰؛ سوره نور: ۴۲؛ سوره شوری: ۴۹؛ سوره جاثیه: ۲۷؛ سوره فتح: ۱۴.

۴. نظیر: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ [سوره آل عمران: ۱۲۹]؛ و: ﴿...يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾؛ [سوره مائده: ۱۸]؛ و: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾؛ [سوره فتح: ۱۴].

۵. سوره مائده: ۴۰.

سخن ما بر این پایه است که آنجا که می فرماید: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»، معنایی فراگیرتر از «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» دارد؛ یعنی متضمن معنای «له مُلْك» نیز هست؛ زیرا وقتی فرمود: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»، بدین معنی است که هر چیزی مملوک اوست و چون چنین است، «مُلْك» آن نیز هست. تفاوت میان «مُلْك» و «مالک» را بیان خواهیم داشت که شامل چندین وجه تمایز است؛ اما مهم ترین وجه آن این است که در «مُلْك»، حق امر و نهی داریم. «مُلْك» یا پادشاه و فرمانروا، کسی است که امر و نهی می کند و فرمان می دهد؛ لذا در حوزه سلطنت و مُلْك خویش مطاع است، مادامی که «مُلْك» و فرمانروا باشد. کسانی که دامنۀ مُلْكش آنها را شامل می شود، برای او حق اطاعت قائل هستند و او نیز برای خود حق فرمان می شناسد. برای خویش حق فرمان و بر آنها حق اطاعت است. آنان هنگامی که مِلْكیت مُلْكشان را می پذیرند، برای او حق فرمان قائل می شوند. اما اگر دیگران او را به مِلْكیت نپذیرند، سخن دیگری است؛ لکن اگر او را به عنوان «مُلْك» و فرمانروا قبول کردند، بدین معناست که «تو حق داری به ما فرمان دهی»، یعنی حق داری فرمان الزام آوری صادر کنی که اطاعت از آن بر ما واجب است.

خلقت؛ سرچشمۀ مالکیت حقیقی

این بحث درباره «مُلْك» و پادشاهی بود، لکن امر دیگری نیز داریم که «مِلْك» است. در مفهوم «مُلْك»، الزاماً خالقیت وجود ندارد؛ یعنی لازم نیست «مُلْك» (پادشاه) خالق باشد تا بتواند فرمانروایی کند، اما در «مِلْك»، قضیه متفاوت است و اصل مِلْك از این منظر نشئت می گیرد که «مِلْك» هرکس، آن چیزی است که خود او آن را تولید، خلق و ایجاد کرده است؛ و آنچه با اراده خویش به وجود می آید، مِلْك اوست. البته ممکن است کسی در باب مبنای این اصل پرسش کند و ما پاسخ می دهیم که هم خرد این را درک می کند و هم خردمندان آن را می پذیرند.

نقش «بنای عقلا» در کشف احکام عقلی

ما در این خصوص سخنی داریم و در مباحث اصولی بیان داشته ایم که هر آنچه را خردمندان در تمامی ازمه و اعصار، و اماکن و دیار می پذیرند، کاشف از این حقیقت است که منشأ آن، حکم عقل ماست. حتی گفته ایم که اگر در میان برخی از بزرگان، در باب حسن و قبح عقلی، این رایج است که می گویند امور مشهورۀ عقلایی است، شاید منظورشان این باشد که کشف آن به وسیلۀ بنای عقلا صورت می گیرد، نه اینکه ماهیت اصلی آن بنای عقلایی باشد. حسن و قبح، حکم عقل است، اما از کجا درمی یابیم که حکمی عقلی است؟ زمانی که تمامی عقلا، از هر صنف و هر قوم، و در هر زمان و هر مکان، بر یک امر اتفاق نظر داشته باشند، این خود گواه آن است که مطلب مورد اتفاق همگان، نشأت گرفته از وجه مشترکشان، یعنی عقلشان، است. بدین معنا که در سایر امور با یکدیگر اختلاف دارند؛ یکی در منطقه ای زندگی می کند و دیگری در منطقه ای دیگر؛ یکی از قومی است و دیگری از قومی دیگر؛ مصالح یکی چنین است و مصالح دیگری چنان؛ عاطفۀ یکی به گونه ای است و دیگری به گونه ای دیگر. در تمامی احساسات، مصالح، شرایط زندگی، عوامل وراثتی و محیطی، متفاوت اند؛ اما اگر همه انسان هایی که در همه این موارد با هم اختلاف دارند، بر سر یک چیز توافق کرده و آن را پذیرفتند، معلوم می شود که این امر، نشأت گرفته از عقل ایشان است. بیان کردیم که بنای عقلا، اگر بنای مورد اتفاق همه خردمندان باشد، می تواند کاشف از عقلی بودن مسأله باشد.

جایگاه خلق در تبیین مالکیت و حقوق معنوی

از جمله، همین مسأله است که خالق و آن کس که چیزی را می‌آفریند، آن را در حالی به وجود می‌آورد که پیش از آن وجود نداشته است. برای مثال، اگر کسی تابلویی بسیار زیبا را نقش زند، خواه ناخواه می‌گوییم که این اثر ترسیم شده، از آن خود اوست؛ از این رو می‌تواند آن را به فروش رساند یا هدیه دهد، و یا اگر از دار دنیا رخت بربست، به ورثه او می‌رسد. همچنین، آن کس که خطی خوش یا کتابی ارزشمند نگاشته است. حتی مسأله حقوق معنوی را نیز از همین جا اثبات می‌کنیم و قائل هستیم که حق معنوی، حقی صحیح و مشروع است؛ زیرا کسی که چیزی را تولید کرده، به لحاظ عقلایی و شرعی، مالک آن است.

ماهیت مالکیت: ذاتی، اعتباری و تشریعی

پرسشگر: ...

معظم‌له: بله، آن مالکیت اعتباری است؛ اما ما از منشأ مالکیت سخن می‌گوییم. منشأ مالکیت و مالکیت اصلی، «خلق» است؛ و لذا ملکیت ناشی از خلقت، ذاتی محسوب می‌شود. البته اعتبار و قوانین نیز می‌توانند بر آن سوار شوند و آن را تأیید کنند؛ بدین سان که هرکس چیزی را آفرید، در قانون نیز او را مالک می‌دانیم و این، مالکیت اعتباری است، علاوه بر ملکیتی که بالذات برای چیزی یا کسی وجود دارد. از این رو، ما بیان داشتیم که هیچ منافاتی ندارد که خدای متعال، مالک بالذات باشد و در عین حال، خودش برای خودش مالکیت را تشریع کند. او می‌فرماید: «در قانون من نیز، من مالک هستم.» او می‌خواهد قانون‌گذاری کند و در مقام قانون‌گذاری می‌گوید: «من مالک هستم.» در قانون خدای متعال، او خود مالک است و لذا می‌گوییم: «لِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هم «إِخْبَار» است و هم «اِنْشَاء». قانون‌گذار (خداوند) می‌فرماید: «لِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، یعنی مالکیت خویش را اعلام می‌دارد. در اعتبار و قانون خویش چنین می‌کند؛ زیرا در قانونش این امر واضح است.

نفی اشیاء بی‌مالک در نظام الهی

یکی از مطالب متفحص بر این مبحث، این است که آیا در «قانون شهر» (منظور قوانین وضعی بشری)، اصلاً چیزی وجود دارد که مالک نداشته باشد؟ اکنون برخی از فقها از اموری که «لا مالک له» هستند، سخن می‌گویند و حتی در باب انفال، بیان می‌دارند که آنچه مالک ندارد، جزء انفال است. اما ما معتقدیم که چیزی وجود ندارد که مالک نداشته باشد و حتی در برخی از شریعت‌های وضعی بشری نیز گفته می‌شود که چون بعضی چیزها مالک ندارند، ملک دولت یا ملک مردم هستند. ما این سخن را نادرست می‌دانیم؛ همه چیز، مالک دارد. در این عالم، هیچ چیز بدون مالکی نداریم؛ بلکه مالک دارد، آن هم مالک قانونی، نه به معنای مالک ذاتی و تکوینی. نه، خیر؛ مالک قانون دارد. یعنی نخستین قانونی که خداوند در بحث مالکیت تشریع می‌کند، مالکیت خود اوست؛ همان طور که فرموده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ»^۱. در قانون ما، خداوند مالک است.

مقایسه مالکیت در اسلام و مکاتب بشری

اکنون ممکن است کسی اثری هنری خلق کرده یا تابلویی را ترسیم کرده باشد، اما آیا قانون می‌پذیرد که او مالک آن است؟ اگر در قانون نیز تصریح شود که وی مالک این تابلو است و هیچ‌کس بدون اذن او حق تصرف در آن را ندارد، آنگاه مالکیت قانونی او محقق می‌شود. ما می‌گوییم خداوند، علاوه بر آنکه مالکیت ذاتی دارد، در قانون خویش نیز خود را مالک قرار داده است که نتیجه آن این می‌شود: هرکس بخواهد در چیزی تصرف کند، باید از خداوند و دین او اجازه بگیرد.

ما مباحات اولیه را به این معنا که اشیائی داریم که مالک ندارند، نمی‌پذیریم؛ زیرا همه چیز مالک دارد و این سخنی است که ما در برابر مکاتب دیگر مطرح می‌کنیم. درباره مکاتب دیگر می‌پرسیم: شما بر چه اساسی می‌گویید مردم یا دولت مالک زمین کشور خویش هستند، یا مردم این حق را دارند و آن را به دولت می‌دهند؟ حتی آنانی که مردم را مالک می‌دانند، بر چه بنیادی چنین ادعایی می‌کنند؟ این زمین، این کوه، این آب، این چشمه، این آسمان، این فضا و امثال آن، پیش از حضور این مردم وجود داشته‌اند. مگر مردم اینها را ایجاد کرده‌اند؟ به چه مناسبت، مالک اینها هستند؟

پاسخشان این است که: چون اینها مسلط هستند، چنین حقی دارند. ما می‌گوییم بر این اساس، اگر استیلا را سبب ملکیت دانستید، پس همه غصب‌ها را مشروع می‌دانید.

پرسشگر: فرموده است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ و از «رسول» نیز نام برده است.

معظم‌له: یعنی خداوند این امر را به ایشان تفویض کرده است. این دو مالکیت مجزا نیستند. مالکیت امام، جدا از مالکیت خداوند نیست. خداوند مالک است و سپس اعمال حق خود را به امام و رسول صلی الله علیه و آله سپرده است. لذا در باب خمس نیز همین نکته را بیان می‌داریم که در آیه شریفه: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾، «خمس لله» به چه معناست؟ این «لله» اعتباری است؛ وگرنه چرا می‌گوید خمس، لله و للرسول و لذی القربی است؟ همان‌گونه که در قانون به رسول می‌گوید: ﴿لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾، برای خداوند نیز می‌فرماید. گفته‌ایم که «لله خمس» نشأت گرفته از همین مالکیت اولیه خداوند است؛ یعنی چون خداوند مالک است، به همان ملکی که از ابتدا خود را مالک همه آنچه در دنیا است، می‌داند و در قانون خویش، خود را مالک اعتبار کرده است.

ریشه‌های تکوینی تشریعات الهی در باب مالکیت

سخن ما با سایر مکاتب بشری، این است که بازگشت مالکیت دولت، مردم و امثال آن، خواه‌ناخواه به مالکیت بر اساس سلطه و استیلا بازمی‌گردد. اینها به چه حقی مالک هستند؟ اما در منطق ما، خداوند «ملک‌ش» است و آفریننده. اینها را آفریده و چون آفریده، این تقنین «ملک»، تقنینی مبنادار است؛ لذا ما بیان می‌داریم که همه تشریعات الهی مبنای تکوینی دارند. این تشریع، تشریعی است که کُلُّ شَیْءٍ لِلَّهِ سبحانه، اما چنین تشریعی که معتقد است خداوند مالک کُلُّ شَیْءٍ است، مبنای تکوینی دارد. چرا خداوند مالک کُلُّ شَیْءٍ است و چرا این تشریع را خداوند انجام می‌دهد؟ زیرا ریشه در این حقیقت دارد که خداوند مالک است؛ بدین معنا که خالق است. و از آنجا که خالق است، مالک است؛ و از همین خالقیت، مالکیت تشریعی را نیز برای خویش وضع می‌نماید. او مالکیت ذاتی دارد و این مالکیت ذاتی را در قالب قانون درمی‌آورد.

پیوند ناگسستنی تکوین و تشریع در تحقق مالکیت

پرسشگر: ...

معظم له: اگر ﴿وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ یک امر تشریعی باشد و خدای متعال خود مالک نباشد، چگونه می تواند آنچه را که مالکش نیست، به دیگری تملیک کند؟ آیا در قانون، خودش مالک است یا خیر؟ ما بیان داشتیم که در مقام تشریع و قانون گذاری، این قاعده را داریم که قانوناً، کسی که مالک است، می تواند ملک خویش را به دیگری تملیک کند. همین آفریننده یک اثر هنری، اگر قانون او را مالک نشناسد، نمی تواند اثرش را به دیگری تملیک کند یا بفروشد.

پرسشگر: ...

معظم له: ما معتقدیم که «تکوین» در اینجا زمینه این تشریع را فراهم آورده است. اگر مراد از احاطه، این معنا باشد، بله، می گوئیم این تشریع درست است، زیرا ریشه در تکوین دارد. اما تکوین، امری است جداگانه و غیر از تشریع. پیش تر عرض کردم و مثالی بسیار روشن زدم که کسی تابلویی را آفریده است. اگر در قانون، او را مالک نشناسند و دیگری آن را از وی برباید، نمی تواند او را به جرم ربایش آن، مجازات کند؛ اما اگر در قانون، شخص آفریننده اثر، مالک باشد، به دیگری می گویند که حق ندارد آن را تصرف کند، مگر اینکه اجازه مالک را بگیرد. در قانون باید آفریننده اثر هنری، مالک شمرده شود تا آثار مالکیت، قانوناً بر او مترتب گردد. اگر مالکیت تکوینی به تنهایی کفایت کند، همه جباره و سلاطین، مالکیت تکوینی دارند و حتی دزد نیز مالک تکوینی است؛ زیرا می گوید این مال اکنون در دست من است و قدرت نیز دارم، پس اگر جرئت داری، آن را از من بستان. مالکیت تکوینی به تنهایی کفایت نمی کند؛ لذا باید مالکیت تشریعی نیز به آن ضمیمه شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين